



دوهفته نامه فرهنگی - اجتماعی خوان

سال اول - شماره اول

کاری از گروه نشریاتی آن

صاحب امتیاز: کانون کتاب و کتابخوانی

مدیرمسئول و سردبیر: احمدرضا نوروزی

ایده پرداز: علی اکبریان میمند

صفحه آرایی: واحد فنی مجموعه رسانه‌ای Write Club

(www.writeclub.ir)

همکاران این شماره: محمد حقیقت بیان، سید امیررضا جلالی

مانیا بیک‌زاده، نگار گلستانی، علی اکبریان میمند و سیده زینب مصطفوی

ویراستار: حسین ارتند

# خوان

## پیشخوان



## هفت خوان

### خوان اول

زردنویسی و زردنویسان / محمد حقیقت‌بیان

### خوان دوم

در حاشیه / سید امیررضا جلالی

### خوان سوم و چهارم

خوان‌ده / مانیا بیک‌زاده

### خوان پنجم

خوانا و ناخوانا / نگار گلستانی

### خوان ششم

پدرخوانده / علی اکبریان میمند

### خوان هفتم

طالع‌بینی متولدین ماه‌های سال / علی اکبریان میمند

بگوییم نشریه‌ای هدفدار و کاربردی منتشر کرده‌ایم.

هدف بزرگ است و راه، سخت و پیچیده. همت همه‌ی آن‌هایی را می‌طلبد که دغدغه کتاب و کتابخوانی دارند. این نشریه راهی طولانی در پیش دارد و امیدواریم کاستی‌هایمان را بگذارید به پای کم‌تجربگی.

آن‌چه به عنوان اولین موضوع نشریه‌ی خوان پیش روی شماست مسئله‌ی کتاب‌های زرد و زردنویسی است. کتاب‌های پوچی که محتوای ضعیفی دارند. کتاب‌هایی که چیزی به مخاطب افزوده نمی‌کنند. شاید بتوان گفت صرفاً برای سرگرمی مخاطب نوشته شده‌اند و بسیاری از ویژگی‌های خاص دیگر. در این شماره از خوان سعی کرده‌ایم ویژگی‌های این‌گونه از کتاب‌ها را بیان کنیم و حتی مصداق‌هایی را نیز به طور اجمالی معرفی خواهیم کرد.

خوان سعی دارد با نگاهی عمدتاً طنز به مسائل روز دنیای کتاب بپردازد. با بخش‌های مختلف طنزی که در هر شماره از نشریه به طور متناوب منتشر خواهند شد. به زودی با خوان بیشتر آشنا خواهید شد.

احتراماً  
سردبیر

انتشار نشریه‌ی خوان، فالبوک، کتاب‌های تالیفی دانشجویان و... اهداف و برنامه‌های جدید ما هستند.

همراه بهترین کانون دانشگاه به انتخاب داوران جشنواره رویش دانشگاهی باشید. این همراهی هم می‌تواند مخاطب تلاش‌های ما بودن باشد و هم دست به کار شدن و تلاش کردن!

شب بخیر!

دبیر کانون کتاب و کتابخوانی

از آن‌جا که تمام توانمان را در سنگینی کوله پشتیمان و شلوغی کتابخانه‌مان می‌بینیم نه در سنگینی دانش‌مان. از آن‌جایی که کتاب‌های قطورمان را به رخ هم می‌کشیم. از آن‌جایی که خواندن کتاب از روی عادت شده است. از آن‌جایی که کتاب‌های پوچ را به هوای پاک ترجیح می‌دهیم و درختانمان برای خزعبلات قطع می‌شوند.

از آن‌جایی که هر از ننه قهر کرده‌ای کتاب‌نویس می‌شود. از آن‌جایی که خواننده کتاب خوب کم است و خواننده کتاب زرد زیاد است.

دغدغه‌هایمان را جمع کرده‌ایم و مضمون شده‌ایم تا قدم‌هایمان را درست برداریم و واضح‌ات نادیده گرفته شده‌ی حوزه‌ی کتاب را بازگو کنیم. بگوییم از آن‌چه راه را به بیراهه می‌کشاند و بگوییم از آن‌چه به کتابخوانی اعتلاء می‌بخشد. آن‌هایی که کتاب نمی‌خوانند را به خواندن کتاب ترغیب کنیم و آنانی که کتاب می‌خوانند را به بهبود فضای درکشان از خواندن و حتی قلم زدن.

اگر بتوانیم تنها یک قدم از مسیری را که مشخص کرده‌ایم برداریم و یک دقیقه به سرانه مطالعه‌ی کشور اضافه کنیم، آن وقت است که می‌توانیم سرمان را بالا گرفته و

با هم تعارف که نداریم! کتاب در جامعه‌ی ما جایگاه خوبی ندارد یا حتی اصلاً جایگاهی ندارد. کانون ما از همان پاییز ۱۳۹۴ که کارش را آغاز کرده برای ارتقاء این جایگاه تلاش می‌کند و نشریه‌ی ای که در دست دارید تلاش جدی و جدید ما در همین راه است.

تصمیم گرفتیم از حالا به بعد ضمن تاکید روی خواندن کتاب‌ها و نشریات، به نوشتن هم توجه ویژه‌ای داشته باشیم.

# زردنویسی و زردنویسان

می‌خوانید از محمد حقیقت بیان

این زمینه داشت و تحقیقاتی هم که در این زمینه می‌شود از روش‌های تحقیق خاص خود برخوردار است. مثلاً با آمار و آزمایش و... محققان این علم رفتاری را مورد کندوکاو قرار می‌دهند. منظور از زردنویسی در کتب روانشناسی، کتاب‌هایی هستند نظیر چگونه در یک دقیقه پولدار شوید.

این نوع کتب در جامعه ما فروش بسیار بالایی پیدا کرده است. اگر نگاهی به سیر محتوایی این گونه کتاب‌ها داشته باشیم از چند نکته نمی‌توان گذشت به طور مثال رفتار انسان دارای پیچیدگی‌های خاص خود است و برای تحلیل یا

کسانی که ماهر باشند در نوشته‌هایشان به سراغ موارد محرک و شایعه‌پراکن می‌روند. از مزیت نسبی این فرم نشریات قطع تابلوید (کوچک) آنان است که این فرصت را برای خواننده پدید می‌آورد که در هر جا و زمان‌های مرده‌اش برای خواندن این نشریات استفاده کند.

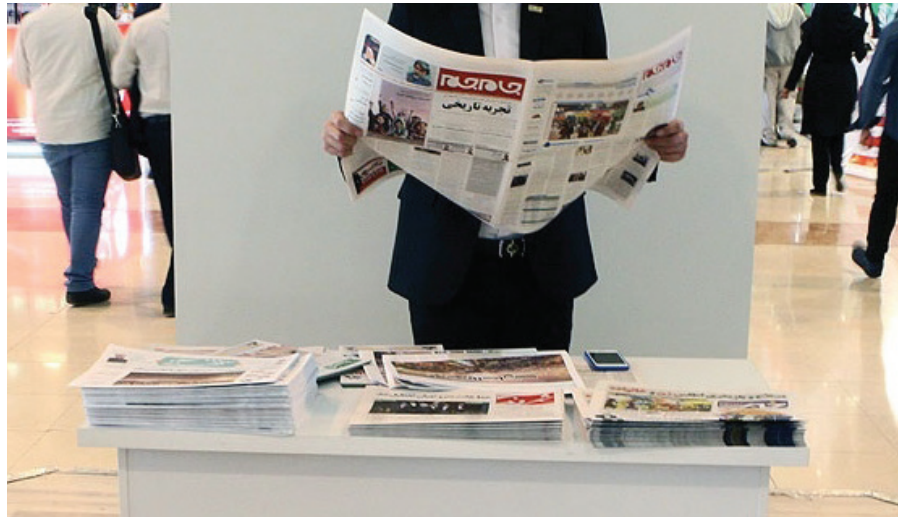
اکثر سوژه‌های این نشریات از چاشنی شگفتی و کشش بهره فراوان برده و محتوای سوژه مسائل ممنوعی است که در رسانه‌های رسمی استفاده نمی‌شود و ضریب نفوذش را مدیون مبهم بودن و اهمیت سوژه است. بعضی از این افراد از اهرم نظر

همه‌ی ما در جامعه‌ای که سرانه مطالعه‌اش به ۵ دقیقه می‌رسد احتمالاً چند باری نام زردنویسی به گوشمان خورده است.

اگر به تاریخ رجوع کنیم می‌بینیم که زردنویسی از مطبوعات شروع شده است که بهترین تعریفش، از آن استاد فقید، دکتر کاظم معتمد نژاد است که می‌گویند: «از اواخر قرن نوزدهم، تحت تأثیر مقتضیات و ضرورت‌های اقتصادی تأمین سرمایه‌ها و هزینه‌های سنگین تأسیس و اداره مؤسسات مطبوعاتی و تمرکز و انحصار فعالیت‌های روزنامه‌نگاری در دست سرمایه‌داران بزرگ، در حالی که روزنامه‌های مستقل و کوچک به شدت رو به کاهش گذاشته بودند، روزنامه‌های خبری تجاری برای کسب هر چه بیشتر درآمدهای ناشی از آگهی‌های بازرگانی و جلب هر چه بیشتر خوانندگان و افزایش تیراژهای خود، به شیوه‌های خاص جنجال‌گری و هیجان‌انگیزی روی آوردند و با بی‌توجهی به عینیت و بی‌طرفی اخبار و عدم رعایت مصلحت‌های عمومی، به انتشار عنوان‌ها و مطالب احساس‌انگیز و تحریک‌آمیز مربوط به حوادث و جنایات و رسوایی‌های زندگی خصوصی افراد مشهور و برخوردارها و خشونت‌های داخلی و خارجی، پرداختند. نخستین نمونه‌های این نوع روزنامه‌نگاری غیرعادی و منفی، که در غرب به «روزنامه‌نگاری زرد» معروف شده است، در اواخر قرن نوزدهم و در دهه اول قرن بیستم در ایالات متحده آمریکا به خودنمایی پرداختند. نقش خاص یکی از روزنامه‌های جنجالی نیویورک در برانگیختن جنگ آمریکا و اسپانیا بر سر کوبا در سال ۱۸۹۸، گزارشگری غیرعینی و دارای سوگیری خبرنگاران آمریکایی در طول جنگ جهانی اول و مخصوصاً گزارشگری مغرضانه آنها در جریان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و رویدادهای بعدی آن، از مثال‌های مهم جالب توجه در این زمینه به شمار می‌روند.»

اگر بخواهیم نگاهی کلی به این مسئله داشته باشیم، در می‌یابیم که محتوای این گونه نشریات مختلط و درهم‌آمیخته است؛ اعم از ورزش، سیاست داخلی، روابط بین الملل، سینما، ولی موضوعاتی اغلب طعمه زردنویسان است که مسائل مربوط به بازیگران، حوادث و خشونت مخصوصاً خشونت‌های غیر متعارف به شمار می‌رود.

زمانی که نیم نگاهی به مخاطبان این نوع از موضوعات داشته باشیم متوجه می‌شویم که انبوهی از مخاطبان این نشریات را دنبال می‌کنند و با درصد نسبتاً زیادی از افراد سر و کار دارد ولی آن‌چه که تجربه در این حوزه نشان داده این است که جامعه هدف معمولاً پایدار نیست ولی



حتی تغییر رفتار یک انسان باید مدتی را صرف آن کرد ولی در کتاب‌های یادشده همه چیز به شکل یک فرمول ساده، کوتاه‌مدت و معجزه‌آسا می‌خواهد خلاصه کند و به قول خودش همه‌ی مشکلات را حل کند و حلال این مشکلات نه پژوهش‌های علمی و آمار بلکه تجربیات شخصی کسی است که اصلاً روانشناسی خواننده و چون به موفقیت‌هایی نیز رسیده فکر می‌کند تنها راه خوشبختی به قول خودشان این است و در بعضی موارد دیده شده که کتابی را مثلاً فلان مهندس نوشته است.

اگر بخواهیم به پایان روانشناسی زرد برسیم نباید غافل از تزیق امید و انرژی کوتاه‌مدتش باشیم و ای کاش نویسندگان محترم از عنوان مناسب‌تری برای کتاب‌هایشان استفاده کنند. روانشناسان عزیز نیز در آگاهی‌بخشی رشته خود به عموم جامعه جد و جهد بیشتری داشته باشند. البته و صدا البته که این کار نیاز به زمان طولانی دارد باید متخصصان این امر در برقراری ارتباط با مردم عادی وارد تعاملی سازنده بشوند.

سنجی تلفنی استفاده می‌کنند و پس از کسب آگاهی نسبی از فکر مخاطبان شروع به تولید مطلب می‌کنند.

معمولاً نوشتار این گونه مطبوعات به چگونگی و توصیف مثلاً زندگی خصوصی یک بازیگر می‌پردازد ولی به چرایی و دلایل توجه خاصی ندارد و به طور خلاصه اگر بخواهیم از فنون این نوع نوشتن نام ببریم می‌توان به زشت‌نمایی پیام، دست‌چین کردن پیام، تحریف، جنجال‌آفرینی خبری، تاکتیک مجاری مخفی، شایعه، نزدیکی منبع پیام به مخاطب، فوریت‌بخشیدن ساختگی به خبر، استفاده از عقاید و گرایش‌های فکری و یا سمبل‌های ملی مخاطبان و همسوسازی پیام با مخاطبان، استفاده از عاطفه گیرندگان پیام اشاره کرد.

## کتاب روان‌شناسی زرد

اصول علم روانشناسی علمی است تجربی که به مطالعه رفتار توجه دارد و توصیف پدیده‌های روانی طرق علمی مشخصی دارد و برای گفتن حرفی در این زمینه باید اولاً تحصیلاتی در سطوح عالی در

# در حاشیه

سید امیررضا جلالی می نویسد

معمولی را به اسم کتاب شعر سپید منتشر کرده بود و به مشتريان و مخاطبان بی‌چاره غالب می‌کرد! در چنین شرایطی ما با خیال شاعران ممنوع‌الکتاب و ممنوع‌الچاپ مواجه هستیم، در حالی که الحمدلله شاعران مجاز وطنی مشغول تولید اشعار سپید هستند!

## راهکار؟ هیچ

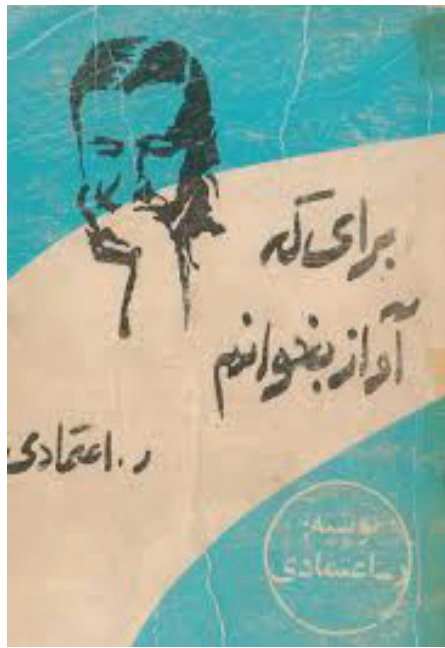
متأسفانه صنعت نشر ایران به دلیل میزبانی شدید نهادهای مختلف و قیمت بالای کاغذ و مشکلات متعدد دیگر این روزها تلخی بسیاری می‌بخشد.

از تیراژ ۶۰۰ نسخه‌ای کتاب‌های معتبر و قوی ادبی که بگذریم، به جایی می‌رسیم که تیغ سانسور بی‌رحمانه بر متن آثار و اشعار مستقل فرود می‌آید و این تیغ درحالی که جان نویسندگان و شاعران و مترجمان مستقل را می‌گیرد، جانی به آثار زرد و کاسب مآبانه می‌بخشد.

وقتی که داستان‌های احمد محمود و بزرگ علوی و صادق هدایت با سانسور و میزبانی چاپ می‌شوند یا حتی بعضاً به کل چاپ نمی‌شوند، باید هم انتظار رونق گرفتن کتاب‌های زرد و بی‌محتوایی باشیم که فقط به فکر جذابیت‌هایی سطحی هستند.

گویی سطحی‌گرایی و میل برای سرکوب آثار فاخر، دانشگاه و کتاب‌فروشی نمی‌شناسد. گویی نشریات دانشجویی و آثار فاخر مستقل باید به بهانه‌های مختلف توقیف شوند، در عوض بی‌محتواترین و فرمایشی‌ترین انواع آثار و نشریات، در مقابل چشم مخاطبان جولان دهند.

ممیزی چندانی هم متوجه این کتاب‌ها نیست و اروتیک و معاشقه و هر مورد دیگری را می‌توانند پوشش دهند. مواردی که اگر یک نشریه دانشجویی ادبی یا نویسنده مستقل منتقد به آن اشاره کند یا توقیف می‌شود، یا سیل انگ و برچسب فحشا و ... را به آن می‌چسبانند. گویی آقای سانسورچی همچین بدش هم نمی‌آید که کمی اروتیک در این داستان‌ها باشد، بلکه مخاطب جذب شود و همین اباطیل را بخواند و سراغ نوشته‌هایی که کمی خواننده را به فکر وامی‌دارد نرود چون بدیهیست که آفت نان سانسورچی در گروی تفکر عموم مردم است.



## سیلاب شاعران وطنی

چندروز پیش در کتاب‌فروشی کتاب اشعار سپید آقای ..... توجهم را جلب کرد. اما وقتی که کتاب را تورق کردم متوجه شدم منظور ایشان از شعر سپید دقیقاً رنگ شعر است! چون که گویی شعرها تماماً به رنگ سپید چاپ شده بودند و من هرچه کتاب را ورق زدم هیچ نوشته‌ای در آن ندیدم. وقتی که از آقای فروشنده در این خصوص پرسیدم من را به نوشته‌ای در پشت این کتاب (!) ارجاع داد که شاعر محترم نوشته بود که بنده این کتاب اشعار سپید را به شما مخاطب گرامی تقدیم می‌کنم تا با نوشتن یادداشت‌های روزانه‌تان خودتان شعر زندگی‌تان را بسرایید. یعنی شاعر کاسب ما، یک دفتر نقاشی کاملاً

## نگاهی به کتاب‌های زرد در بازار ایران

به کتاب‌فروشی‌های شهر که سر بزنیم، از قفسه‌های رمان خارجی و داستان‌های ایرانی و داستان‌های کوتاه که بگذریم، اسم ایتالو کالوینو و آنتوان چخوف و خورخه لوییس بورخس و ماکسیم گورکی و محمود دولت‌آبادی و غلامحسین ساعدی و احمد شاملو که از زیر چشمانمان عبور کند، به دو قفسه از کتاب‌ها می‌رسیم که شوربختانه مهمان همیشگی کتاب‌فروشی‌های سطح شهر هستند. بالای قفسه اول معمولاً یا می‌نویسند مدیریت و روانشناسی و یا چیزی مثل رازهای موفقیت و از این دست چیزها مرقوم می‌کنند. اسم کتاب‌ها هم اغلب شبیه هم است: «پدر پولدار، پدر بی‌پول»، «پدر اختلاسگر»، یا مثلاً «چگونه در ۲۴ ساعت میلیارد شویم» که خب البته احتمالاً نویسنده‌اش دروغ می‌گوید چون اگر راهکار در ۲۴ ساعت میلیارد شدن را می‌دانست وقت نمی‌گذاشت تا کتاب تالیف کند. کمی آنطرف‌تر هم اباطیلی مشابه چشم را می‌زند. «مردهای جذاب»، «رازهای خوشتیپی در سه سوت» و چرندیاتی از این دست که شبیه همه چیز هستند جز کتاب. از این قفسه که عبور کنیم، به قفسه دیگری می‌رسیم. بالای این معمولاً می‌نویسند: «رمان فارسی» یا «رمان ایرانی» یا چیزی از این دست ولی در بین نویسندگان کتاب‌های این قفسه شما نام محمود دولت‌آبادی و نادر ابراهیمی و حتی با اغماض رضا امیرخانی را خواهید دید. این قفسه پر است از «ر. اعتمادی» ها و «م. مودب پور» ها و مواردی مشابه که اصلاً معلوم نیست این‌ها نویسنده‌اند یا چیز دیگر! کتاب‌هایی اغلب از انتشاراتی گمنام با طرح جلد‌هایی کلیشه‌ای و ضعیف که البته اسم‌هایشان نیز گویای محتوایشان است: «اکسیر عشق»، «دوای درد دوست داشتن»، «او تنهایم گذاشت»، «هرم عشقی سمیه و الناز و علی» و همچنین چیزهایی که اصلاً معلوم نیست از کجا آمده‌اند و آمدنشان بهر چه بوده است.

## زرد رنگ عشقه

در بازار ادبیات ایران انگار رمان‌های زرد عاشقانه عضو جداناپذیر هستند. کتاب‌هایی که همیشه بازارشان را داشته‌اند و انگار عده‌ای ترجیح می‌دهند به جای خواندن شاهکارهای ادبی جهان این دست داستان‌ها را بخوانند. اینجور که به نظر می‌رسید



## خوآن

**ژنتیک از دیدگاه حل مسئله :** این کتاب را هیچ وقت تمام نکرده ام و شاید هیچ وقت قرار نباشد آن را تا آخر بخوانم. تاثیر آن نه به خاطر تقسیم های میوز است و نه به خاطر مسئله های ژنتیک و نه حتی ربطی به علاقه ام به توارث دارد. تمام قصه این است که یک روز بعد از ظهر، وقتی که جواب مسئله ام با پاسخ نامه جور در نمی آمد و داشتم با کند ذهنی و خستگی مفرط دنبال اشکال ماجرا می گشتم، دستم خورد و اتفاقی مقدمه ی کتاب باز شد. صفحه ای که ساسان امینی نویسنده ی کتاب اولش نوشته : «تو در کوچه ها انسان خواهی شد.» متن را کامل می خوانم، زیر یک جمله خط می کشم و این کتاب تا آخر عمر می شود یکی از مهم ترین کتاب های زندگی ام تا یادم بماند : « من در این پستوی کوچک انسانی بزرگ می شوم؛ اما کاغذی.»

**همه می میرند (سیمون دوبوار) :** تقابل دو شخصیت، شور بی حد یکی به زندگی در عین فانی بودن و روایت فرد دیگر - که جاودانه است- از زندگی و دور تسلسل تاریخ چیز است که باعث می شود کتاب را زمین نگذارید اما در نهایت شاید بتوان جوهره ی کتاب را در چند خط زیر جست و جو کرد : « از همان لحظه ای که آدم به دنیا می آید مردنش شروع می شود. اما بین تولد و مرگ ، زندگی وجود دارد. » ۵. افسانه های بی زمان (ادیت هامیلتون) : این کتاب مجموعه ی بی نظیری از اسطوره های غربی است که آشنایی با آنها مثل یادگیری حروف الفبا جهان خواننده را وسیع می کند و درک تازه ای از نمادها، اسطوره ها و افسانه هایی می دهد که معماری، ادبیات و حتی دانش آرکتیپی و روان شناسی بر آنها استوار است.



**تیستو سبز انگشتی :** کتابیست که با بهره گیری از زبانی کودکانه مخاطب را به بازنگری در مفاهیم کلی زندگی دعوت می کند. به خصوص نحوه ی مواجهه ی این کتاب با مفهوم جنگ قابل توجه است. واکنش هایی که راوی کودک در اولین مواجهه اش با این کلمه دارد، جست جوی او برای یافتن معنی آن و در نهایت رسیدنش به پاسخ، جنگ را نه یک فرایند قهرمان ساز - که از انسان های عادی قهرمان های اسطوره ای می سازد- بلکه به عنوان واقعه ای شوم و تخریبگر معرفی می کند. این ویژگی ها علاوه بر نثر کنایه آمیز و گاهی طنز باعث شده اند که جذابیت این کتاب محدود به گروه سنی خاصی نشود. مضاف بر آن فکر می کنم امکان ندارد هیچ کودکی آن را بخواند و وقتی بزرگ شد به دیکتاتوری تبدیل شود که جهان را در جنگ بازی هایش به ورطه ی نابودی سوق دهد ...

**دنیای سوفی:** کمتر کسی است که اسم کتاب دنیای سوفی را نشنیده باشد و نداند که داستانی است پیرامون تاریخ فلسفه. اما چیزی که باعث شده این کتاب در فهرست محبوب ترین کتابهای من قرار بگیرد نه تاریخ است و نه فلسفه که به گمانم باعث شده اند داستان ها و نقش آنها را در آثار گردد و به خصوص دنیای سوفی فراموش کنیم. اگرچه این کتاب قرار بود منبع ساده ای برای دانشجویان جوان فلسفه باشد اما نباید فراموش کنیم که این اطلاعات تاریخی و فلسفی بر چهارچوبی داستانی استوار اند که بوسیله ی آن گردر یک جور هایی جواب خودش را به شاید مهم ترین سوال کتاب داد: «تو کی هستی؟ جهان از کجا آمده؟». کتاب با مواجهه ی دختری در آستانه ی پانزده سالگی با این سوال ها آغاز می شود. به گمانم اوج داستان زمانیست که سوفی آموندنس می فهمد قهرمان داستانی است که سرگرد برای تولد پانزده سالگی دخترش هیلده نوشته است. آنجا که آلبرتو می گوید شاید سرگرد هم قهرمان داستان دیگری باشد با یک نویسنده ی دیگر ( که در واقع هم هست، و در این لحظات نفس گیر کتاب در دست ما قرار دارد و هیجان زده ایم که این زنجیره می تواند تا ابد ادامه داشته باشد). در نهایت هم داستان با یک پایان پست مدرن تمام می شود : گریز سوفی و آلبرتو در شب جشن تولد سوفی از کتاب سرگرد و وارد شدن آنها به دنیای بی زمان و مکانی که شخصیت های آن را می شناسیم، کسانی مثل آلیس، سفید برفی، سرگرد و حتی شاید خودمان.

مانیا بیک زاده ده کتاب محبوب خود را معرفی می کند

**سوشون (سیمین دانشور) :** این رمان داستان زری و همسرش یوسف است که در بستری تاریخی و در زمانی روایت می شود که کشور تحت اشغال نیروهای خارجی است، قحطی سفره ی مردم را از رنج و بیماری پر کرده و آنچه برای خوانین اهمیت ندارد رعیت است. تصویر سازی های بی بدیل، شخصیت پردازی های قوی و پیوند محکم خرده روایت ها با بدنه ی اصلی داستان از دیگر جذابیت های این کتاب خواندنی است.

اینفوگرافیک: سیده زینب مصطفوی

**خرمگس ( اتل لیلیان وینیچ) :** این رمان در بستر فعالیت های سازمان « ایتالیا ی جوان» که در جهت اتحاد ایتالیا و استقلال آن از سیطره ی اشغال گران اتریشی تلاش می کردند؛ رخ می دهد. قهرمان اصلی کتاب آرتور برتون است که در طول داستان برای آزادی مبارزه می کند، عشق می ورزد، دروغ می شنود و زخم می خورد. این کتاب داستان شکستن بت ها، بیدار شدن از خیال های دوران کودکی، عشق، شکنجه ، فداکاری و شجاعت است.

**جنگ چهره ی زنانه ندارد ( سوتلانا الکساندرونا الکسیویچ) :** روایت مردان از جنگ، داستان نبرد تانک ها و اسلحه هاست. تسلسل پیروزی ها و قهرمانی ها. در چهره ی زنانه ی جنگ اما خطوط صورت های انسانی پررنگ می شود. در این کتاب زنان خلبان، راننده ی تانک، تک تیر انداز، رخت شور و... جنگی را روایت می کنند که از رنج آن هر دو جبهه به یک قدر غنیمت بردند.

**افسردگی نهفته در زنان (والری ویفن) :** آمار ها نشان می دهد که میزان بروز افسردگی در کودکان دختر و پسر به یک اندازه است اما با رسیدن به سن بلوغ اتفاق عجیبی رخ می دهد: افسردگی دختران پس از بلوغ دو برابر آمار است که بروز این بیماری را در پسران نشان می دهد. برخلاف تصور عموم این امر با هورمون های جنسی ارتباط مستقیم ندارد و ناشی از عوامل محیطی و تربیتی مثل نقش پذیری های جنسیتی است... این کتاب داستان بروز این بحران را از لحظات شکل گیری تا اوج روایت می کند و برای علاقمندان روان شناسی که روان شناس نیستند بسیار مناسب است.

**شب هزار و یکم (بهرام بیضایی) :** شاید دیده باشید که پاراگرافی منسوب به بیضایی در فضای مجازی دست به دست می چرخد: «خرد تا به زنان میرسد ، نامش مکر می شود و مکر تا به مردان میرسد نام عقل می گیرد. درخواست توجه به زنان میرسد ، نامش حسادت می شود و حسادت تا به مردان میرسد ، می شود غیرت .» این چند خط از همین نمایشنامه است که در سه پرده به بازسازی افسانه ی ضحاک و شهرناز (که به اعتقاد بیضایی سرچشمه ی داستان نابود شده ی هزار افسان است)، روایت مترجمی که هزار افسان را به عربی ترجمه کرد و نام آن را الف الیل و الیله گذاشت و گفتن داستان زنی که چند دهه پس از ترجمه ی مجدد هزار و یک شب به فارسی، بر خلاف عرف زمانه ی خود، آن را خواند؛ می پردازد. سبک خاص بیضایی، ریشه یابی شهرزاد در شهرناز شاهنامه و پیوند زنان شهرزاد گونه ی این سه پرده از دیگر نکات است که این نمایشنامه را خواندنی می کند.

افسانه های بی زمان (ادیت هامیلتون)  
: این کتاب مجموعه ی بی نظیری از اسطوره های غربی است که آشنایی با آنها مثل یادگیری حروف الفبا جهان خواننده را وسیع می کند و درک تازه ای از نماد ها، اسطوره ها و افسانه هایی می دهد که معماری، ادبیات و حتی دانش آرکتایپی و روان شناسی بر آنها استوار است.



# خوانا و ناخوانا

به قلم نگار گلستانی

غرض از بردن نام خوانا و ناخوانا برای کتاب‌هایی که خوانده‌ایم را در اقبال شدن یا نشدن به آن کتاب‌ها جست‌وجو کرده‌ایم. این که کتابی به چاپ نام رسیده و کتابی چاپ اول خود را نیز به فروش نرسانده است. در تعریف ما خوانی‌ها، کتاب خوانا کتابی است که با اقبال زیادی روبه‌رو شده است؛ حال بر هر دلیلی. کتاب ناخوانا نیز کتابی است که خواننده نشده است یا آن‌گونه که انتظار می‌رود در حد محتوای قوی خود مخاطب پیدا نکرده است. هدف از معرفی خوانا و ناخوانا مقایسه دو کتاب در یک ژانر است که دلایل اقبال به یکی و بی‌تفاوتی نسبت به دیگری را بررسی می‌کند. حال آن‌که چه بسا قدرت و بار محتوایی دو کتاب یکسان باشد. یا یکی از کتاب‌ها به واسطه‌های فراوان، اعم از سلبریتی بودن نویسنده یا سابقه خوب نویسنده مورد اقبال قرار گیرد و غیره و ذلک. این دلایل در خوانا و ناخوانا بررسی خواهد شد.

## خوانا

کتابی به اسم ۲۱ آروش برای انتخاب همسر مورد علاقه که برای مردان و زنان تالیف شده و اغلب دیده می‌شود که مورد استقبال جوانان نیز قرار می‌گیرد. طیف مخاطبان برای خواندن این دسته از کتاب‌ها داوطلب می‌شوند. این سری کتاب‌ها یک‌سری فرمول و روش ثابت را برای زندگی پیشنهاد می‌دهد در صورتیکه نسخه زندگی خیلی پیچیده‌تر از یک فرمول ثابت است و اعتماد به روش‌های نامتغیر بس جای تامل دارد. کتاب‌هایی که برعکس متن ضعیف و کم‌مایه خود فقط با ظاهری آراسته سعی در جلب نظر مشتری می‌کند و در آخر چیز زیادی به بار علمی او نمی‌افزاید؛ به بیان دیگر دسترسی‌پذیری آسان این کتاب‌ها و صرفاً نویسنده خارجی دلیلی بر قوت اثر نیست.

## ناخوانا

اگر در خودمان جست‌وجو کنیم کتاب‌هایی را می‌بینیم که علاوه بر این که خواننده را به فکر فرو می‌برد و به بار علمی او می‌افزاید، احساس و عاطفه او را نیز دگرگون می‌کند و با کشش داستانی خود خواننده را با خود همراه می‌کند. در عین این که راه خود را پیش می‌برد، چراغی می‌شود برای تامل خواننده در مورد راه پیش رو و برعکس کتاب‌های زرد یک فرمول را ارائه نمی‌دهد؛ بلکه فقط نقش آگاهی‌دهنده و چراغ راه را ایفا می‌کند. این خواننده است که باید از لابه‌لای متن راه خود را پیدا و به نتیجه دلخواه برسد و برای خود معنا بیافریند. نمونه‌ای از این کتاب ناخوانا که آدمی را متفکر می‌کند، کتاب چهل نام‌های کوتاه به همسر از مرحوم نادر ابراهیمی است. خصوصیات بارز این نوشتار روح عاطفی و

فضای محبت حاکم بر اثر است که متأثر از ویژگی‌های محیطی نویسنده در زمان خلق اثر است. این اثر علاوه بر اینکه خواننده را به فکر کردن وامی‌دارد باعث می‌شود خواننده عشق ورزیدن به زندگی را با دیدی عالمانه تحلیل کرده و همچنین هنر عشق ورزیدن را تمرین کند. این کتاب روشی را دیکته نمی‌کند بلکه فقط شرح می‌دهد. نکته حائز اهمیت این است که ما چقدر حوصله و تحمل این را داریم تا درباره این اثر فکر کنیم. نکته تأثیرگذار دیگر، آن است که یاد گرفته‌ایم راه را برای ما هموار کنند و خود نمی‌توانیم موانعی را از راه برداریم چون به متن‌های ضعیف و بی‌آرایه خو گرفته‌ایم و خود نمی‌توانیم از لابه‌لای متن‌های قوی به درک مطلبی درست و مطابق آن چه می‌خواهیم دست پیدا کنیم.



# پدرخوانده

نویسنده این ستون علی اکبریان میمند است



انبوه اندوه پدرجایی دردناک تر می شود که عدل پرفروش ترین کتاب ها برخی از همین رفقای به قولی زردهستند. بالواقع! در دنیای کتاب با مخاطب هایی روبه رو هستیم که جذابیت معیار اول و آخرشان برای انتخاب کتاب است و نویسنده ها باید بدانند که سلیقه مخاطب عام را باید بریزند توی کتابها و گرنه آثار ماندگاری خلق می کنند که در انبار کتابفروشی ها جاودانه می مانند! البته این حرفها عام مطلق نیست و کم کتاب خوب پرفروش نداریم منتها به نظر می رسد باید در اندیشه و حرف و عمل کتاب خوب خواندن را جایگزین کتاب خواندن کنیم و گرنه عده ای کتاب نمی خوانند و عده ای هم که می خوانند به قول جوانها اشتباه می زنند. داشتیم از پدر خدمتتان عرض می کردم. عاشق دیرینه ی بوی کاغذ که گمانم به تنهایی بار ۲۴ درصد از سرانه مطالعه ی کشور را به دوش می کشد و من تصمیم گرفتم این جا ستونی بنویسم از کتابهایی که پدر خوانده و ماجراهایی که با کتاب داشته. به امید این که اگر از پدرخوانده خوشتان نیامد بدتان هم نیاید!

می کند با این موجودات کاغذی! البته گفتنی است ایشان هر موجود کاغذی که عنوان کتاب دارد را لایق خواندن و عشق ورزیدن نمی بیند. معتقد است خیلی از کتابها خیانتی بزرگ هستند به درختان، مخاطبان و اصلا ابر و باد و مه و خورشید فلکی که به نحوی با آن کتابها ارتباط دارند. می گوید ظلم است که درخت سبز را تبدیل کنیم به کتابهای زرد، به رمان های بی سروته عشقی که آخرش نازیلا از عشق هیربد که عاشق دوست صمیمی نازیلا بوده خودکشی می کند، به شعرهای استاد صباغ نو آن جا که می فرمایند: « پیاز را دوست ندارم/ باید بهانه ی دیگری برای گریه هایم پیدا کنم.» و به هر نوشته سخیف و مبتذلی که برخی ناشرها مثل آب خوردن منتشر می کنند. ابوی ما هفته پیش افتاده بود به جان اشعار خیلی معاصر! نمی دانستیم از شدت زرد و مسخره بودن کتابها بخندیم یا برای وضعیت شعر و ادبیات و کتاب به گریه بیفتیم. پدر می گفت: « ناشرها و شاعرها و نویسندگانی زیادی در حق ملت ظلم کرده اند.»

پدرخوانده که همیشه نباید لقب یک آدم گردن کلفت باشد که تند و تند از رویش فیلم بسازند و آلاچینو را بازیگر کنند! البته قصدم زیر سوال بردن فیلم به آن قشنگی نیست. من اگر بخوام فیلم و فیلمساز را ببرم زیر سوال یادی از حاتمی کیای وابسته ی خودمان می کنم یا به جذابیت های سمعی و بصری اقام رضا گلزار اشاره می کنم لکن بحث سینمای ما نیست. بحث اصلا سینما نیست. ماجراهای ما در یک اتاق بیست و چهار متری اتفاق می افتد که کتابخانه کوچکی است متعلق به فردی بزرگ! سه ضلع اتاق را قفسه های کتاب پر کرده اند و یک ضلعش پنجره ایست و گلدان هایی که رفاقت دیرینه ای با کتابهای اتاق دارند. یک میز چوبی هم گوشه ی اتاق هست که برای صاحبش حکم میز را دارد که پدرخوانده پشتش می نشست. حمل بر پدرستایی نباشد! ابوی من یک «به شدت کتابخوان» است. بازنشسته ای فرهنگی را تصور کنید که بسی رنج برده است در سال سی و عجم را درس داده است پارسی حالا نشسته در اتاقی که کتابخانه اش کرده و عشق

# طالع بینی متولدین ماه های سال

طالع بین نشریه همان دبیر کانون کتاب و کتابخوانی است

## فروردین

از کم بودن پول تو جیبی می نالید! زیر تشک پدرتان یک کتاب پنهان است. لای صفحات آن تراول می یابید. لطفا تراول ها را بردارید و کتاب را بخوانید مناسب سنتان نیست. اگر کتاب را خواندید کافور بخورید! اگر حرفمان را گوش ندهید کراشتان با رفیق فابریکتان رل می زند.

## تیر

اگر در فکر انتشار کتاب هستید به آینه نگاه بیندازید و به فرد درون آینه بگویید: « کی کتاب تو رو می خونه آدم حسابی؟ » اگر در فکر انتشار کتاب نیستید ابتدا در فکر انتشار کتاب بیفتید بعد به آینه نگاه بیندازید و به فرد درون آینه بگویید: « کی کتاب تو رو می خونه آدم حسابی؟ »

## مهر

روزی سه تا کتاب راجع به رمز و رازهای موفقیت می خوانید اما هیچی نمی شوید. طبیعی هم هست که موفقیت را نشود در کتاب های روانشناسی زرد جست و جو کرد.

## دی

هر کسی را بهر کاری ساختند. شما را چه به کتاب خواندن؟ آهنگ « امشو شو شه لپیک لی لپ لونه » را پخش کرده بیایید وسط! اصلا روایت داریم مبنی بر این که خوشگلا « باید » برقصن!

## فروردین سال بعد

شک دارید که بروید از یک نویسنده امضا بگیرید یا نه! بروید بگیرید پس فردا بیفتد بمیرد خیلی شاخ محسوب می شوید.

## اردیبهشت

دوستی دارید که خیلی ادعای مطالعه اش می شود. بدانید دارد مثل چی زر می زند. طرف فرق سیمین دانشور و نیچه را نمی فهمد. پس به او بگویید: « اگه خیلی بارتنه واست گاری بیارم! »

## مرداد

به زودی تصمیم به حل یک جدول می گیرید اما نمی دانید نویسنده هشت حرفی کتاب « خداحافظی گاری کوپر » کیست! جواب که می شود رومن گاری. اما بزرگوار! هم قد و قواره های شما الان دارند در اسنپ پول پارو می کنند نشسته اید به جدول حل کردن؟

## آبان

عینکتان روز به روز ته استکانی تر می شود! کاری بدی که نمی کنید که برایش خجالت بکشید. فقط کتاب می خوانید. پس به تمسخر دوستان بی توجه باشید!

## بهمن

دوستتان کتابی را به شما معرفی کرده، کلی پول خریدنش را دادید و حالا می بینید خیلی کتاب چرندیست. کتاب را از پهنای دوستان فرو کنید! اگر از درازا فرو کنید جا نمی شود!

## اردیبهشت سال بعد

تا می توانید بن کتاب برای نمایشگاه کتاب جور کنید! به درک که کتاب نمی خوانید. دم نمایشگاه که شد کلی گرانتتر می فروشیدشان، جگرتان حال آمده برای اموات ما فاتحه ارسال می کنید!

## خرداد

خیلی خیلی به کتاب های علیرضا آذر علاقه دارید. برایتان متأسفیم چرا که این همه شعر خوب داریم چسبیده اید به اشعار پوچ این آقا! به شما نصیحت می کنیم رباعیات ابوسعید ابوالخیر یا ابی سعید ابوالخیر یا ابا سعید ابوالخیر یا ابوسعید ابی الخیر یا ابوسعید ابوالخیر یا ابوسعید ابوالخیر یا ابوسعید ابوالخیر یا ناموسا دیگه قاطی کردم را بخوانید!

## شهریور

تعدادی از آثار صادق هدایت را خوانده اید، پشم هایتان ریخته و قصد خودکشی دارید. با طناب نمی شود از پشت بام خودتان را پرت کنید پایین!

## آذر

برای ولنتاین کتاب کیمیاگر را برای طرف نخرید. سال پیش همین کتاب را برایش خریده اند!

## اسفند

مع الاسف فالتان علی ای حال است. لهذا که معذککش کنید برود. یک نفر معذککش نکرد شب حسین سلیمی در خواب برایش توی ده شلمرود خواند!

## سایر ماه های سال بعد

شما جوری کتاب نمی خوانید که گویی مادرزاد ابوعلی سینا باشید لکن اسفندبار حریم مشائی هم نیستید! جان محمود احمدی نژاد چهارتا کتاب بخوانید.

## بخوانیدمان

@Kanoon\_ketab\_atu

t.me/Kanoon\_ketab\_atu

@Khanstagram.atu

t.me/Khangram\_atu

اگر حرف دارید اما زبان نه!  
اگر از به رخ کشیدن کتاب های دوست خود ناراضی هستید!  
اگر فکر می کنید قلم خوبی دارید اما کاغذ خوب پیدا نمی شود!  
اگر فکر می کنید می توانید فکری به حال سرانه مطالعه کشور کنید  
اما برای فکرتان تره هم خرد نمی کنند!  
اگر کتاب زیادی برای معرفی کردن خوانده اید اما گوش شنوا!  
دیگر نگران نباشید  
برای حل تمام مشکلات خود کفایت به باشگاه نویسندگان خوآن بیونیدید...